

ناسیونالیسم در ایران و مسئله ملی در کردستان

یوسف اردلان



مقدمه:

مطلبی را که ملاحظه میکنید تنظیم شده گفتارهایی است که در چند سال گذشته از (2001) به بعد چه بصورت سمینار یا تجمع‌هایی از یاران و دوستان علاقمند به بررسی مسئله ملی و یا جلسات پالتاکی در همین زمینه بیان شده است. بنا به توصیه رفقا و دوستان تصمیم به تنظیم و انتشار آن گرفته شد، چرایی این امر ضرورت بحث دایم و بیان نظرات گوناگون بر سر مسئله ملی است. زیرا هر چه بیشتر این مطلب به شیوه‌های گونه‌گون حلاجی و جنبه‌های مختلف آن بررسی شود بی شک گام مثبتی خواهد بود در ارائه راه حل‌های ممکن.

نگارش صدها اگر گفته نشود هزاران مطلب در دهه اخیر در ایران نشانگر ضرورت توضیح و بحث‌های هرچه گسترده‌تر این موضوع است. توضیح و تحلیل این مقوله از زوایای مختلف به روشن شدن و درک پدیده‌ای بنام "ملت ایران" و همچنین "ملت‌های موجود در کشور ایران" آن گونه که هست کمک خواهد کرد. عده‌ای از باستانی بودن و بدیهی بودن پدیده "ملت ایران" آن چنان صحبت میکنند که گویا واقعیتی روشن و حقیقتی بدیهی است که شک کردن در آن گناه کبیره به حساب می‌آید.

در این نوشته تلاش شده است روند شکل‌گیری پدیده (ملت ایران) و همچنین شکل‌گیری کثیرالمله بودن کشور ایران مورد توجه قرار گیرد، و در این راستا مسئله ملی در کردستان به عنوان شاخص مورد توجه قرار گرفته است. مسئله ملی در کردستان از این رو مورد توجه قرار گرفته است چون مبارزه برای حل مسئله ملی در کشور ایران، در این منطقه دهها سال است پیوسته ادامه دارد.

حل مسئله ملی یا رفع ستم ملی در هر مورد معین روش و چگونگی خاص خود را میطلبد. نقطه مشترک حل مسائل ملی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش است. اما چگونگی راه حل را صرفاً شرایط موجود داخلی ملل تحت ستم یعنی رشد اقتصادی و روابط تولید، سطح مبارزات سیاسی و اجتماعی، سنن و عادات و همچنین شرایط سیاسی بین‌المللی و... تعیین خواهد کرد. نسخه ثابتی برای حل مسئله ملی تمام ملل تحت ستم وجود ندارد، به عبارت دیگر راه حل معین مسئله ملی در رابطه با ملتی مفروض باید در انطباق با خواست مردمان آن ملت تعیین شود. یعنی در نهایت توده مردم باشند که سقف سیاسی مشترک خود را انتخاب کنند.

این نوشته تنظیم شده‌ی چند گفتار است و به هیچ وجه صفت متن تحقیقی را نمیتوان به آن داد اگر چه بی‌ماخذ هم مطلبی ارائه نشده است. در مواردی که ماخذ در دسترس بوده، نقل قول مستقیم است و کوشش شده که در همانجا ماخذ مربوطه ذکر شود، و در پایان لیستی از متونی که در تهیه این گفتارها از آنها استفاده شده ضمیمه شود، از این رو تمام نکات مطرح شده در این متن بمثابة موضوعاتی برای بحث و تحلیل عرضه می‌شود، باشد که در تقابل نظرات گوناگون و در آمیزش با نظرات همگون گامی در روشن شدن این امر مهم برداشته شود.

چنانکه اشاره شد این متن تنظیم شده چندین گفتار و نشست است از اینرو گاه به‌گاه مطالبی تکرار شده است. تا آنجاکه در توان بوده است، نکات مکرر را به حداقل رسانده شده است ولی در بخش‌هایی بدلیل نگسستن مطلب از حذف مطلب مکرر صرف نظر شده است. ظریفی گفت: "خواندن مکرر یک جمله به کسی آسیبی نمی‌رساند نگفتن‌ها است که ضربه می‌زند".

ملت چیست؟

برای وارد شدن به موضوع بحث، (ناسیونالیسم و . . .) بی‌مورد نیست که مفهوم مقوله "ملت" و برداشتی که نگارنده از این مقوله دارد، با اشاره به نکاتی چند بیان شود.

1. مقوله "ملت" یکی از پدیده‌های اجتماعی است که با شکل‌گیری جوامع مدرن، سرمایه‌داری، صنعتی یا بعرضه وجود نهاده است. این پدیده با برافکندن روابط تولید (پیشا سرمایه‌داری) و بطور مشخص در اروپا با برافکندن روابط تولید فئودالی و نهادهای اجتماعی سیاسی آن (تبار، ایل و رسته‌های صنفی و الغاء امتیازات

اشراف و کلیسا) راه را برای رشد روابط سرمایه‌داری، کالایی فراهم کرده است. بوجود آمدن دولت‌های ملی (دولت‌های مبتنی بر قانون) ثمره این روند است، و از این رو است که پدیده ملت اساساً با مقوله "اتنولوژی" (مردم شناسی) متفاوت است.

"ملت" عمدتاً بر اساس اشتراکاتی مانند زبان، همزیستی که پدید آورنده فرهنگ و عادات اجتماعی مشترک است. و بالاتر از همه تولید کالایی مایحتاج زندگی و ضرورت مبادله آن در سرزمینی که الزاماً از یک تبار یا (اتنیک) نیستند، شکل می‌گیرد.

در اروپا بر بستر روند تکامل سرمایه‌داری و بوجود آمدن کارگر مولد آزاد و کالا شدن نیروی کار و از بین رفتن کارگاه‌های سنتی و رسته‌های صنفی، باعث در هم تنیدن یعنی ادغام مردمانی شد که اکنون بصورت ملت‌های اروپائی وجود دارند، این ادغام زمینه تمایل اداره زندگی مشترک اجتماعی را بوجود آورد، که میشود آن را پایه یا زیربنای احساس هویت ملی نامید، خواست از بین بردن امتیازات طبقاتی اشراف و کلیسائیان یعنی از بین بردن رده بندی مردم بر اساس امتیازات، در این مقوله خود را نشان می‌دهد.

خواست دولت ملی یکی از وجوه این تمایل است. با این توضیح مختصر می‌خواهم بگویم که احساس هویت ملی بازتاب دنیای عینی پیرامون آن است و احساس ملی بر بستر روند ادغام اجتماعی پدیدار شده و در ارتباط با اشتراکات عمدتاً زبانی، فرهنگی و اقتصادی، شکل و بروزات اجتماعی (مثلاً در بوجود آوردن نهادهای فرهنگی و مدنی و یا مبارزه برای دفاع از موجودیت و یا بوجود آوردن دولت ملی) خود را نشان می‌دهد.

پرواضح است در دوران فنودالیسم (پیشاسرمایه‌داری) برای رعایا با وابستگی شدید به زمین وعدم امکان جابجائی و ارتباط مستقیم با دیگران و آشنائی با هم‌دردان خود، تصویری از هم‌دردی و هم‌سرنوشتی بوجود نمی‌آمده. یا برای اعضای یک طایفه یا ایل با پیوند خونی، تصور یگانگی با غیرهم خون امری است مغایر با حفظ موجودیت ایل یا قوم. فکر بوجود آوردن سقف مشترک سیاسی از جانب مولدین کوچک و منفرد بعید بنظر می‌رسد. یعنی "ملت" پدیده‌ای سرشتی، ابدی و ازلی نیست و همانگونه که اشاره شد "ملت" پدیده‌ایست اجتماعی منتج از سطح معین اقتصادی و روابط تولیدی ناظر بر آن (دوران سرمایه‌داری نه قبل از آن). در یک کلام، ملت پدیده‌ایست اجتماعی و سیاسی دوران مدرن. منافع اقتصادی و سیاسی اقشار و طبقات مختلف خود را در وجوه طبقاتی ملت نشان می‌دهد. مثلاً اگر زمانی سرمایه‌دار صنعتی حمایت از کارخانه‌اش را در کنترل مرزهای گمرکی میدید و حماسه‌ها در وحدت ارضی و دفاع از مرزهای مقدس میسرود. برای کارگر همان کارخانه حفظ صنعتی که به آن مشغول است مد نظر بود و حفظ روابطش با هم‌دردانش اولویت داشت. اما میبینیم که صاحبان صنایع و سرمایه می‌توانستند، دفاع از مرزها را هم‌تراز با دفاع از صنایع و حفظ معیشت همگان جلوه‌گر سازند.

به همان گونه کشاورزی که بر روی زمینی کار میکند و زندگی به آن بستگی دارد با دل‌بستگی ارباب (صاحب زمین) نسبت به همان زمین کاملاً متفاوت است. این دو وجه در زمانهائی شکل بظاهر مشترکی میبایند و اینجاست که باید به درک تفاوت شکل و محتوی توجه کرد و جنبه پنهان طبقاتی مسئله را دید. رقابت‌های سرمایه‌داری در قرون 19 و 20 در لفافه جنگ‌های میهنی و حماسه‌های ملی اعمال شد. از این روش‌یافته است که مسئله ملی بر بستر وضعیت موجود جامعه مفروض مورد ارزیابی و چاره جوئی قرار گیرد.

تعبیر مختلفی که ناشی از منافع و سیاست‌های اقشار و طبقات مختلف است در پاسخ به حل مسئله ملی خود را نمایان می‌سازند. هر کدام می‌کوشند که راه حل خود را عام و همگانی جلوه دهند. میتوان گفت: از آنجا که پدیده ملت آمیزه‌ایست از روابط تولید و دیدگاه‌های سیاسی ناظر بر آن، اقشار و طبقات گوناگون تعاریف متفاوتی از پدیده ملت ارائه می‌دهند، و این چنین است که با تعاریف متفاوت از پدیده ملت روبروئیم، و در نتیجه نسخه از پیش پرداخته‌ای نمی‌توان برا حل مسئله ملی ارائه داد.

در میان کسانی که به توضیح مسئله ملی پرداخته‌اند، شاید بتوان به دو نگرش (یا دو جهت) متفاوت اشاره کرد .

1. نگرش ناظر بر شکل‌گیری ملت از پائین (اقشار و طبقاتی که دولت را در دست ندارند).
2. نگرشی که پدیده ملت را زائیده اراده از بالا (وجود دولت یا اراده نخبگان) ارزیابی کرده و مردم را تابعی از اراده نخبگان ارزیابی میکند. مقولاتی مثل نژاد، زبان، فرهنگ و دین و... ابزاری هستند که این نخبگان در معرفی "ملت" از آن بهره می‌گیرند.

- اولی را میشود گفتمان فرانسوی نامید. سبب پس انقلابی فرانسه که در صف ژاکوبین‌ها بود، در بروشوری که در سال 1789 منتشر کرد مردم فرانسه را از کارگر ساده و خدماتی گرفته تا کادریهای صنعتی و وکلا و حسابداران و پزشکان و... خلاصه هر آنکسی که درگیر انجام کاری در جامعه است را مرتبه (رتبه) سه (3) می‌نامید و آنرا "ملت" دانسته و خارج از آن یعنی اشراف و کلیسائیانها و صاحبان امتیازات (که نقشی در تولید و خدمات نداشتند) را جزو ملت نمیدانند.¹

ارنست رنان مورخ فرانسوی قرن 19 را یکی از چهره‌های این نگرش میشود بحساب آورد. او میگوید: "ملت همبستگی بزرگی است که از احساس فدا کاری‌هایی که کرده‌ایم و آنهایی که هنوز حاضریم انجام دهیم تشکیل شده است". این آماده بودن برای زندگی مشترک را تا حد "رفراندوم روزانه" گسترش میدهد و نشان میدهد که حذف امتیازات اشرافی و قبیل‌های و تباری است که به موجودیت "ملت" معنا می‌بخشد. او

¹ در یکی از شب‌نامه‌های اجتماعیون عامیون به تبع این بروشور تعریفی از ملت آمده است که رعایا و عمله شهری و کاسبکاران و... بر عنوان ملت اعلام کرده و فقها و درباریان را از رده ملت خارج دانسته است، (اسناد جنبش کمونیستی علی شاکری)

نشان می‌دهد که هیچ ملتی قدیم یعنی "باستانی" نیست. رنان در کنفرانسی در دانشگاه سوربن پاریس 1882 در باره "ملت" می‌گوید:

"دوران باستان ملت نمی‌شناخت، مصر، چین، کلدان به هیچ‌وجه "ملت" نبودند، بلکه مردمانی بشمار می‌رفتند که پسر خورشید یا پسر آسمان آنها را هدایت می‌کرده است. شهروند مصری همانگونه بود که شهروند چینی. سرزمین گل، اسپانیا، ایتالیا پیش از آنکه جذب امپراتوری روم شوند مجموعه‌هایی از جمعیت‌های سازمان نیافته را تشکیل می‌دادند..."

"امپراتوری آشوری، امپراتوری پارس‌ها، امپراتوری اسکندر میهن نبودند، میهن پرست آشوری وجود نداشت..."
 "او ملت را پدیده‌ای نه ازلی و نه ابدی بلکه پدیده‌ای از اشتراکات انسانی (جدا از نژاد و تبار و...) که در دوران معینی بوجود می‌آید، میدانند و می‌گویند: "انسان پیش از اینکه عضو فلان یا بهمان نژاد و متعلق به فلان یا بهمان فرهنگ باشد... پیش از فرهنگ فرانسوی، فرهنگ آلمانی، فرهنگ ایتالیایی، فرهنگ انسانی وجود دارد)".
 تأکید از نگارنده است.

اشاره بر نمونه ارنست رنان به این دلیل است که او علاوه بر اینکه محقق است تاریخ دان. همزمان با دوران مشروطه و سید جمال الدین افغانی (که اشاره به آن خواهد شد) بوده است. رنان خطابه‌ای در مورد اسلام و نقد اسلام سیاسی دارد. در آن زمان سید جمال الدین نقدی بر آن نوشته که در نشریه (le debat) منتشر شده است.

- نگرش دوم، نگرشی است که به سرشتی بودن ملت تأکید دارد و آن را "باستانی" و در واقع ازلی میدانند (چنانکه اشاره شد "مردم" با "ملت" یکسان فرض می‌شود). یعنی مردمان قرون و اعصار گذشته را بصورت ملت‌هایی جدا از هم به تصویر می‌کشد. در نتیجه تمایز انسانها با این نگرش ازلی خواهد بود و الزاما به ورطه ویژگی نژادی کشانده می‌شود. فرهنگ ملی را ناشی از سرشت یک "ملت" (درواقع نژاد) تصور می‌کند. این نگرش به نگرش آلمانی معروف است (عمده نظریه پردازان این مکتب آلمانی بوده‌اند) ناگفته پیداست که چنین بینشی سرانجام به تمایز سرشتی انسانها می‌انجامد. در نتیجه ابدی هم خواهد بود. فیخته (به خاطر خطابه‌هایش در مدح سپاهیان پروس علیه فرانسه (ناپلئون) و بیان برتری نژاد ژرمن در قرن 19 م. از معروفیت خاصی برخوردار بوده است (میتوان او را نمونه‌ای از متفکرین این گفتمان دانست). کنت دوگو بینو وزیر مختار دولت فرانسه در دربار ناصرالدین شاه از اینگونه "اندیشمندان" بود.² در این نگرش موجودیت "ملت" هویتی ذاتی و ازلی است و در واقع ایده "ملت" و هویت ملی مقدم بر بروز عینی آن جزو سرشت انسان است. که در زمانی با کشف، توصیف و تبلیغ آن "ملت" از حیطه ایده به عرصه وجود قدم می‌گذارد.³

تاریخ نویسان و محققین غیر ایدئالیستی هم هستند که هویت ملی، ناسیونالیسم و یا ساختن دولت ملی را الزاما مقدم بر موجودیت "ملت" میدانند. نظرات این گروه، در عمل با نگرش دووم تقارب پیدا میکند چرا که ذهنیت "ملت" را مقدم بر عینیت آن قرار میدهند.

بیسمارک، صدر اعظم نیمه دوم قرن 19 م آلمان (که در این دسته قرار دارد و به تأثیر آن در شکل گیری ناسیونالیسم ایرانی اشاره خواهد رفت) در خطابه اعلام وحدت آلمان پس از پیروزی بر فرانسه می‌گوید:

"کاری را که فرانسویان از پائین انجام دادند ما از بالا انجام میدهم"⁴
 هابز بام از بیلسودسکی (ناسیونالیست لهستانی) نقل میکند:
 "این دولت است که ملت را بوجود می‌آورد نه ملت دولت را".

جمله معروفی از ماسیمو آزگلیو هم‌رزم گاریبالدی و مازینی نقل است که:
 "ما ایتالیای را ساختیم، اکنون ایتالیایی می‌سازیم".

این نوع تصور سر انجام به این منجر خواهد شد که این نخبه‌ها و برگزیدگانند که "ملت" را می‌سازند و بنابراین ساختن بخشی از تاریخ یک جامعه بدست نخبگان خواهد بود! بدون اینکه مثلا در مورد ایتالیا بر این امر تکیه کنند که در نیمه دوم قرن نوزدهم، رشد روابط سرمایه‌داری صنعتی ضرورت اتحاد مردمانی را بوجود آورد که تحت فشار حکومت دینی پاپ در رم از یک طرف و هراس از دولت‌های فرانسه و آلمان از طرف دیگر بودند. فروپاشی امپراطوری هابسبورگ (اتریش) شرایط مساعدی را بوجود آورد که گاریبالدی و مازینی توان پاسخگویی به آن را داشته باشند. به عبارت دیگر در شرایط بوجود آمده نیمه دوم قرن 19 است که ایده بوجود آوردن ایتالیا به واقعیت می‌پیوندد.

اشاره به این دو نگرش را از آن رو ضروری است، که نشان داده شود، نگرش دوم وجود "ملت" را در ورای واقعیت عینی مردم مد نظر دارد و همواره "ملت" را زائیده فکر از پیش تدارک شده‌ای می‌بیند که توسط ناسیونالیست‌ها مطرح و جامعه عمل می‌یوشد. اما این سوال ساده که چرا این "ایده" در دوران معینی به مغز ناسیونالیست‌ها رسوخ پیدا میکند بی جواب می‌ماند.

باورمندان به این نوع نگرش برای توضیح جدائی‌های ملت خودی از دیگران خواسته یا نا خواسته با پناه بردن به افسانه‌ها و تاریخ سازی‌ها سرشت جداگانه‌ای برای "ملت" خودی می‌سازند و در ورای زندگی موجود انسان، در افسانه‌ها غرق میشوند و این مقوله را آنچنان به فضای اوهم می‌برند که باور کنندگان به این نوع تفکر را دچار خلسه‌های عرفانی می‌کند. به قولی ناسیونالیسم دین قرون اخیر نام می‌گیرد. اینجاست که آن چیزی را که غریزه

² از آنجا که نظرات این دو در شکل گیری ناسیونالیسم ایرانی موثر بوده‌اند بطور مشخص از اینان نام برده‌ام.

³ کلیه ناسیونالیست‌های کشور ایران که بر باستانی بودن ملت‌هایشان تأکید دارند در این دسته می‌گنجند.

⁴ اشاره به شکل گیری دولت ملت فرانسه است که با انقلاب به وجود آمد ولی در آلمان با وحدت قدرتهای حاکم و از بالا این پدیده شکل گرفته است

طبقاتی می‌گویند خود را نشان می‌دهد یعنی برای پوشاندن ماهیت طبقاتی شکل‌گیری پدیده ملت، به استوره‌ها و اشیاء گذشته پناه برده می‌شود. تصور جدائی ابدی انسان‌ها در این نگرش مستتر است در حالیکه مشترکات انسان‌ها با تحول و دگرگونی‌های تاریخی، سیاسی و اقتصادی که پدید آورنده وجوه "ملت" است خود تغییر پذیرند و ابدی نیستند. یک مثال ساده برای روشن شدن مطلب بی‌ضرر است: اگر "والون‌ها" و "فلاماند"ها که مدت‌ها ست تحت یک سقف سیاسی "بلژیک" می‌زیند، اکنون تمایلاتی به تداوم همزیستی در زیر دو سقف سیاسی در میان بخش قابل ملاحظه‌ای از "فلاماند"ها بوجود آمده است. درحالی‌که نه در قانون و نه در روابط روزمره اجتماعی تفاوتی بین والون‌ها و فلامان‌ها وجود ندارد و آنها بصورت فدرال تحت رژیم سلطنتی زندگی می‌کنند. منظور این است که این خواست فلاماند و والون در زمان پیدایش بلژیک و یا استقلال هلند از امپراطوری اسپانیا وجود نداشته است ولی اکنون تبدیل به مسئله‌ای در بلژیک شده است. به زبانی دیگر میشود گفت که واژه "ملت" ناظر بر زندگی مردمانی است که بنابر مشترکات اجتماعی و ژئوپولیتیکی، مایل به رقم زدن همزیستی خود در زیر یک سقف سیاسی هستند و مشروعیت خود را از موجودیت کنونی‌اشان می‌گیرند. تصمیم و "اراده" همگانی‌اشان مبتنی بر ساختن آینده است و بنابر این با خواست در دست گرفتن سرنوشت اجتماعی خود که به باور عمومی تبدیل شده است، رو بسوی آینده دارند. یعنی هرچه هست آنرا در حال حاضر باید جستجو کرد و دیگر نیازی به افسانه‌های کهنه که برآورده آرزوهای امروز نیستند نیست. پر واضح است این نگرش با بینشی که با تقدیس آب و خاک و افسانه سازی‌های تاریخ گونه "باستانی" و خلاصه با نگرشی که رو به گذشته می‌خواهد با احضار ارواح گذشتگان به موجودیت امروز خود مشروعیت ببخشد تفاوت دارد. در ادبیات نظریه پردازان نگرش ناسیونالیستی، به سادگی مقوله ملت با مردم شناسی و یا عرصه فرهنگی یکی فرض میشود. با یکی دانستن "مردم" و "ملت" به افسانه سرانی و تمایزات ازلی انسان‌ها می‌پردازند و در نتیجه زمینه را برای سازش با هر حکومتی به بهانه‌های هم‌نژادی و هم‌خونی وهم دینی و... آماده میکنند. در کنار آنها کسانی دیگری هستند که با تفکری بظاهر ماتریالیستی اما ساده انگارانه ملت را به پدیده‌ای دل‌خواه تقلیل میدهند. با توهم نخبه‌گرایی با نادیده گرفتن عینیت "ملت"، اراده گرایانه از پذیرفتن ملت‌های بدون دولت سر باز می‌زنند. در نتیجه عملاً عرصه را برای ناسیونالیست‌ها باز می‌گذارند. نکته قابل توجه این است که هر چند بظاهر خود را در تقابل با ناسیونالیسم نشان میدهند ولی این تقابل فقط در دنیای ذهن میماند و بزوات عینی پیدا نمیکند. یعنی با تقلیل پدیده ملت به زائیده فکری معدودی از نخبگان و نفی عینیت "ملت" وجود ستم ملی از زیر بارحل مسئله ملی شانه خالی میکنند. درنقی موجود بودن مسئله ملی به بهانه اینکه دوران تاریخی آن به سرآمده و احاله حل مسئله ملی به پیروزی سوسیالیسم، یا واژه‌های پرآب و تاب "حق شهروندی" همان نقشی را بازی میکنند که ناسیونالیست‌ها با دنیاهای افسانه‌ایشان. هر دو در عرصه‌ای تهی و واهی یا مجازی سخن میرانند. بدیهی است در عرصه‌های تهی در عالم اوهام و افسانه‌ها از قدرت مانور نامحدودی برخوردارند و مردمان ظاهریین و ساده‌اندیش را با حقه کردن غرور و عظمت طلبی کاذب به دنیاهای جادویی و اوهام افسانه‌ای رهنمون میشوند. یکی در افسانه‌های گذشته‌های دور سیر میکند دیگری با تلقین واعطای القاب بهترین و پیشروترین و ایجاد همان عظمت طلبی کاذب با وعده‌های شیرین در آینده‌ای نه چندان نزدیک در همان سراب‌های موهوم در گشت و گذار است.⁵

این غرور چه ناسیونالیستی و چه به ظاهر "کمونیستی"، غالباً در بین افراد با موقعیت فرو دست جامعه کشش بیشتری دارد. شاید این امر به این علت است که با این غرور کاذب موقعیت و احترامی را که در دنیای واقعی ندارند در دنیای ذهنی به خیال خوش برتریشان به آن دست می‌یابند.

اولی با کشیدن دیوار ناسیونالیسم بین ملت‌ها و سررشتی دانستن آن، جهان را تبدیل به خودی و دیگری می‌کند، و فضائی را به وجود می‌آورد که عملاً با شریک جرم قرار دادن کل مردمان ملت بالا دست و دستگاه حکومت اعمال کننده ستم ملی از سنگینی بار مسئولیت بانیان جرم میکاهد. هر چند زهر شوینیسیم عظمت طلب و اعمال ستم ملی افراد ملت بالا دست را هم مسموم میکند، اما هم ارز دانستن عاملان جنایت با قربانیان این سیاست‌های جنایت کارانه ثمری جز وا گرائی انسانها و تداوم استیلا ستمگران ندارد.

دومی چنانکه اشاره کردم بانفی پدیده ملت یعنی نفی "عینیت" ستم ملی پرده ساتر بر اعمال ستمگران ملی میکشد و به ناظر ساده و بی‌طرف اعمال ستم ملی بدل میشود.

هرچه جامعه‌ای عقب مانده‌تر باشد آرزوهای خیالی بیشتر مشتری پیدا میکند و سرانجام اعجاز و معجزه در قالب رهبران بی‌همتا متجلی میشود. چشم مردمان ساده‌اندیش با باورهای واهی، بر واقعیات موجود بسته می‌شود و چشم انتظار معجزه و ناجی افسانه ایشان می‌نشینند. اما زمانی بخود می‌آیند که رهبرانشان مدت‌هاست که از قالب قدوسیت واهی ای که برایشان ساخته شده بود درآمد یا راه خیانت آشکار به قول‌هایی که داده بودند را در پیش گرفته‌اند و یا تبدیل به حکامی شده‌اند که نظیرشان را مگر در همان افسانه‌ها جستجو کرد. تجربه جنبش‌های آزادی‌بخش بعد از جنگ دوم جهانی نمونه‌هایی از این دست به ما نشان می‌دهد. اشاره شد که ملت پدیده‌ایست تاریخاً جدید آن ماری تی‌پرس⁶ به این نتیجه میرسد که:

"تشکیل ملت‌ها با مدرنیته اقتصادی و اجتماعی پیوند دارد. تشکیل ملت‌ها تحول شیوه‌های تولید، توسعه بازارها و تشدید مبادلات بازرگانی را بهمراه دارد. تشکیل ملت‌ها با پدید آمدن برخی گروه‌های اجتماعی همراه است". همین محقق در مقاله دیگری می‌گوید:

⁵ یکی از نمونه‌های وطنی این نوع نگرش را در "حزب کمونیست" و "انشعابات" کارگری "آن می‌بینیم که با نفی پدیده "ملت" عملاً منکر اعمال ستم ملی می‌شوند.

⁶ مدیرتحقیقات اکول نورمال فرانسه در کتاب "زایش هویت ملی انتشارات سوی 1999 پاریس

"در آغاز نیمه دوم قرن هجدهم کسی از رشد هویت ملی خبر نداشت و نمیدانست بکجا می‌انجامد مثلاً فرق بین یک کشاورز "بروتون" در شمال فرانسه و یک شهرنشین لیونی⁷ بمراتب بیشتر بود از فرق نجیب زاده اتریشی و فرانسوی".

آلبرت سوپول در کتاب انقلاب‌های فرانسه انتشارات گالیمار 1989 می‌گوید:

"وحدت ملی طی سده هجدهم واقعاً پیشرفت کرده بود و این پیشرفت ناشی از تکامل ارتباطات و روابط تولیدی، پخش فرهنگ کلاسیک به لطف آموزش در کالج‌ها با پخش ایده فیلسوفان به لطف مطالعه و وجود انجمن‌های فکری و سخنرانی‌ها"....

غرض از بیان این مطالب تأکید بر دورانی است که شکوفائی صنعت چاپ، انتشار کتاب و روزنامه‌نگاری، ارتباطات، صنایع، معدن، ماشین آلات، روابط تولید وکالا شدن نیروی کار... شاخص آن است. شکل‌گیری ملت‌ها و دولت‌های ملی اروپا زائیده آن دوران است و انقلاب‌ها و حوادث مهم اجتماعی سیاسی قرون 18 و 19 روینای سیاسی آن را تشکیل می‌دهد. بنابراین مقوله ملی در این ارتباط قابل توضیح است. عبارت دیگر "ملت" رشد و تکامل شکل بندی‌های بدوی مانند قوم، قبیله، عشیره، دهکده و شهر(دوران فئودالی یا پیش از آن) نیست بلکه "ملت" زائیده دورانی است که با از- بین رفتن تمام این فرم‌های بدوی معنی پیدا میکند. هر اندازه که آثار این شکل‌بندی‌ها یعنی تبار، عشیره، ایل و نژاد و... برجای بماند به همان اندازه آثار مخرب خود را در تقابل با وحدت اراده ملی نشان خواهد داد، ومانعی در برابر قدرت آینده ساز "ملت" خواهد بود. بررسی پروسه "ادغام" که در آغاز به عنوان یکی از مولفه‌های پدیدآمدن ملت از آن نام برده‌شد در کشورهای مستعمره یا توسعه نیافته قابل توجه است.

احتیاج به توضیح نیست که مرزهایی در انطباق با منافع دولتهای استیلاگر کشیده میشود، ارتباطات و درهم آمیزی چه بوسیله روابط کالائی و چه در اثر جنگها، ادغام مردمانی که هنوز به مرز صنعتی شدن نرسیده‌اند، ترکیبی از مردمان نه الزاماً هم زبان، هم دین ... ولی در تحت حاکمیت واحد دولت استعمارگر بوجود می‌آید. در تداوم این پروسه است که عکس‌العمل مشترک این مردمان نسبت به اشغالگران نوعی هم دردی عمومی بوجود می‌آورد، که همراه با روابط تولید عقب مانده و فقر فرهنگی و اقتصادی موجب پدید آمدن انواع ناسیونالیسم ناشکوف و بی چشم‌انداز می‌شود. نمونه‌های بارز این پدیده هم اکنون در آفریقا انواع توحش قبیله‌ای (هوتو و توتسی) در قالب ناسیونالیسم دیده می‌شود. وقایع تاریخی بعد از جنگ دوم جهانی، جنبشهای آزادیبخش، استقلال کشورهای مستعمره و بوجود آمدن ترکیبات جمعیتی (قومی، اتنیکی وحتی قبیله‌ای مثلاً در آفریقا) سبب خشونت‌هایی به ظاهر ملی مثلاً کشتار "توتسی"ها و "هوتو"ها (که کاملاً قبیله‌ای است) گردید که هیچ ارتباطی با مقوله "ملت" آن گونه که باز گفته شد ندارد.

گونه‌گونی شکل‌گیری ملل مختلف ما را وادار می‌کند که با پرداختن به چگونگی پدیدار شدن هرملتی شکل‌گیری و موجودیت آنرا بطور مشخص مورد بررسی قرار دهیم. مثلاً مهاجرت‌های وسیع اروپائیان به آمریکای شمالی وکانادا، یعنی مهاجرت توده وسیع مردم عمدتاً تهی‌دست اروپا همراه با گسترش سرمایه صنعتی به قاره جدید ملت‌های آمریکا وکانادا را بوجود می‌آورد (به قیمت کشتار وسیع وقتل عام ساکنین اصلی این سرزمین‌ها). ایجاد و شکل‌گیری تمدن دنیای جدید (بنگه دنیا در قرون 16 و 17 میلادی) نتیجه این مهاجرتها است. درحالی که آغاز رشد سرمایه‌داری در آمریکای لاتین با ورود قشون اسپانیا، پرتغال و سپس ژاپن و غیره تاریخ در این سرزمین که در همان راستای آمریکای شمالی با امحای تمدن اینکاها بوقوع پیوست، بگونه‌ای دیگر رقم خورد. ترکیب جمعیتی (ترکیب دموگرافیک) کشورهای آمریکای لاتین از منتسبین به اسپانیائی تبار، پرتغالی تبار، ژاپنی تبار، دو رگه‌ها و بالاخره باقیمانده سرخ پوستان (ساکنین قدیم) تاثیرات چشمگیری در پروسه مبارزات اجتماعی و تاریخی معاصر آمریکای لاتین داشته و دارد.

درگسترش دامنه قدرت‌حکومت‌های مقتدر (سرمایه‌دار) آن زمان اروپا در به انقیاد کشیدن قاره‌های آسیا، آفریقا یعنی پدیده استعمار، تاریخ بگونه‌ای دیگر رخ نموده است و دوران جدید را برای مردمان این سر زمین‌ها بگونه‌ای دیگر رقم زده است.

وقایع تاریخی‌ای که اشاره مختصری به آن رفت و هم چنین حوادث قرن 19 م. که به چند نمونه آن فهرست وار اشاره خواهد شدگفتمانی علمی میطلبید که ازسده‌های قبل از آن آغازشده بود. میتوان گفت که دوران مدرن از اواخر قرن 16 م. با "پرتستانتیسیم" آغازشد، که گامی بود در جهت برون رفت از تسلط "کاتولیسیسم" و حاکمیت کلیسای پاپ. این روند با دوران روشننگری قرن 17 م و قرن هجدهم همراه با انقلاب صنعتی (ماشین بخار...) و با متفکرانی چون جان لاک، هابز، دیدرو، ولتر، روسو، مونتسکیو، دکارت، اسپینوزا و کانت ... پیام‌آوران و توضیح دهنده لیبرالیسم و رشد سرمایه‌داری بودند. در قرن نوزدهم با ظهور مبارزات طبقه کارگر با متفکرینی چون مارکس و انگلس که نه تنها توضیح دهنده بلکه منادی تغییر آگاهانه جهان بودند... همه و همه اینها در ارتباط ودرآمیختگی با هم، عصر مدرن را میسازند و پدیده "ملت" زائیده این پروسه است.

از این رو است که اشاره به دوران پدیدار شدن مقوله بگرنج "ملت" در اروپا که برآیندمولفه‌های اقتصادی، نظری (فرهنگی) و اجتماعی است به بررسی پدیدار شدن و یا بوجود آمدن ملتها در دوران معاصر⁸ کمک خواهد کرد.

ادامه دارد

⁷ لیون درمرکز فرانسه قرار دارد

⁸ بررسی انقلاب‌کبیر فرانسه به مثابه نمونه‌ای است که وجوه مبارزات طبقاتی را به وضوح میتوان درآن مشاهده کرد.